

عشق بیکران خدا آسیب پذیر است. غزل غزل ها ۲، ۸-۱۳

همه چیز در دنیا به عشق نیاز دارد. ما انسانها نیز از روز تولد به روز آخر به عشق و دوستانی آرزو می کنیم. تنها از آن عشق احساس امنیت داریم. جای تعجب نیست، زیرا ما انسان ها اینگونه ساخته شده ایم. خدا ما را آفریده است تا بخشی از خودش را در ما ایجاد کند. بعد از آفرینش آفرینش خداوند بخشی از خود را در انسان می دید و آدم و حوا نیز بخشی از خود شان را در خدا می دیدند. و پیوند عشق آنها را به هم متصل می کرد. همین احساس آشکار بود وقتی خدا گفت: «ببین، خلقت نیکوست!» حالا دیگر اینطور نیست. حالا ما از خدا جدا شده ایم. بنابراین ما نیز از عشق جدا شده ایم و با آن مبارزه می کنیم. از خود می



پرسیم: چگونه جوانان می توانند بین اروتیسم و عشق متمایز کنند. و چگونه می توانند عشق واقعی را پیدا کنند؟ و بیوه چگونه می تواند از غمگین کنار بیاید؟ و چگونه شوهر مُطلَّقه یا مادر مجرد می تواند کودک را تربیت کنند؟

دقیقاً به این دلیل است که غزل غزل ها نوشته شده است. و اینجاست که کتاب مقدس چیزی در مورد عشق در میانه دوران ظهور آمدن عیسی به ما می گوید. متن کتاب را می خوانم:

- آوازِ دلدادهام را می شنوم !
هان، او می آید،
جستان بر فراز کوهها،
و خیزان بر فراز تپهها.
9 دلدادۀ من همچون غزال است و مانند بچه آهو.
هان، او در پس دیوار ما ایستاده است!
از پنجرهها می نگرد،
از میان شبکۀها نگاه می کند!
10 دلدادۀ من ندا در داده، مرا گوید:
«ای نازنینم، ای دلربای من،
برخیز و با من بیا!»
11 زیرا هان زمستان در گذشته
و موسم باران به سر آمده و رخت بر بسته است!
12 زمین گلشن گشته،
زمان نغمه سرائی فرا رسیده،
و آواز فاخته در ولایت ما شنیده می شود!
13 درخت انجیر نخستین میوه های خود را آورده،
و موها شکوفه کرده، عطرافشان شده است!
ای نازنینم، ای دلربای من،
برخیز و با من بیا!»

سه چیز از غزل غزل ها در اهمیت هستند:

۱. خدا از عشق آگاه است.

۲- مکان و زمان مناسب برای عشق وجود دارد

۳. عشق به سراغ شخصی می آید

اولین نکته که ذکر کردم مهم تر از همه است. یعنی "خدا از عشق آگاه است" این که خدا چیزی در مورد عشق می داند باید برای هر یک از ما بدیهی باشد زیرا خدا عشق را ساخته است! و با این حال ما انسانها عشق را از خدا جدا کرده ایم گویا عشق تنها متعلق به ما انسانهاست و خدا فقط چیزی از کلیسا، دعا، آواز، مذهبی و غیره آگاه است. این یک اشتباه بزرگ است. زیرا اگر چنین باشد، خدا را از مهم ترین و خصوصی ترین قسمت زندگی خود بیرون کرده ایم. او را از عشق بیرون کرده ایم. در کتاب غزل غزل ها با خدای دیگری آشنا می شویم. غزل غزل ها بدون هیچ تردیدی جنبه های ازدواج عملی و عشق را با عشق به خدا مقایسه می کند. و به ما می گوید: «همانطور که دو نفر سر تا پا در عشق غرق شده هستند، خدا نیز ما را دوست دارد!» و در سراسر کتاب مقدس با چنین خدایی آشنا می شویم که سر تا پا در عشق غرق شده است: در غزل غزل ها چنین توضیح داده شده است:

دلدادۀ من همچون غزال است و مانند بچه آهو.

هان، او در پس دیوار ما ایستاده است!

از اولین روزی که آدم و حوا از بهشت خارج شده اند، خدا در جستجوی انسان است. آنها را آنقدر دوست دارد که هیچ راهی برای بیش از حد طولانی نیست! و راه او همیشه به سمت ما به پایین است! خدا می خواهد بدبختی ما را با ما در میان بگذارد. او می خواهد در همان مکانی باشد که عشق نابود می شود. جایی که مردم از عشق صدمه دیده اند؛ جایی که مردم تنها هستند و اعتمادشان را از دست داده اند. "زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد." وقتی خدا اینقدر به ما نزدیک می شود، دقیقاً به این دلیل است که ما را دوست دارد! چون خدا خدای ابری نیست که فقط از بالا به کل آشفته گی نگاه می کند، بلکه به سمت ما می آید. و خدا فقط پارسایی یکشنبه ما را نمی خواهد، او تمام زندگی را می خواهد. به این دلیل است که خدا واقعاً ما را دوست دارد. او نه تنها زیباترین بخش های زندگی ما را دوست دارد. او همچنین نه تنها قهرمانان یا مشهور را دوست دارد بلکه او همه ما را دوست دارد. و همینطور که او همه ما را دوست دارد ما را سر تا پا دوست دارد. او نه تنها یک قسمتی از ما دوست دارد بلکه هر چیزی که متعلق به ماست.

و با این حال مکان و زمان مناسب برای عشق وجود دارد. در غزل غزل ها، عروس آمدن دامادش را با طلوع بهار تشبیه می کند. بنابراین او می خواند:

و موسم باران به سر آمده و رخت برپسته است!

زمین گلشن گشته،

زمان نغمه سرایی فرا رسیده،

آری محبت خدا همراهی زمستان و تابستان هست. قوم اسرائیل مدتها منتظر مسیح بودند. آنها برای مدت طولانی عشق خدا را تجربه نمی کردند. آنها در جستجوی خدا بودند و سعی می کردند طبق قانون شدید به خدا می رسیدند. و با این حال موفق نبودند. بدین ترتیب مردم اسرائیل دوران زمستان معنوی را تجربه می کردند. مثلاً در زمانی که در بیابان می سرگرداندند. برای ما هم همینطور است: زمان هایی پیش می آیند که دیگر نمی توانستیم همسایه مان را دوست داشته باشیم زمان هایی پیش می آیند که اعتماد از دست دهیم. این امری طبیعی و بخش از هر رابطه است. رابطه با خدا همانگونه است. ما زمان هایی را می شنا سیم که زندگی معنوی ما مانند درخت در زمستان است که تمام برگ های خود را از دست داده است. حالا ما اینجا می ایستیم، برهنه هستیم. ما نمی دانیم آیا خدا می تواند ما را دوست داشته باشد یا نه. ما دیگر نمی توانیم باور کنیم زیرا در باطن روح شکست می خوریم. و در داخل و اطراف ما سرد می شود... اما این زمان های می توانند زمان های پر اهمیت باشند. ممکن است زمان هایی وجود داشته باشند که عشق دردناک است اما با این حال بالغ می شود. قوم اسرائیل نیز چنین عشق شکست خورده را با خدا تجربه می کردند. در زمانی که شکست می خوردند زیباترین

مزامیر و زیباترین پیشگویی‌ها نوشته شده بودند. به عنوان مثال شاعر‌ها می‌پرسیدند: «خدایا چرا ما را فراموش کردی؟» از سوی دیگر با امید فراوان به آینده می‌نگریستند. انبیا با کلمات آشکار در مورد آمدن مسیح صحبت می‌کردند. و بعد آمد! او مسکن خود را در میان ما ساخته است! او با آمدنش نشان داده که به ما انسان‌ها خیلی نزدیک شده است. مهمتر از همه، از طریق آمدن عیسی خدا اشاره کرد که عشق او واقعی است. واقعی است چون آسیب‌پذیر است. هر کسی که تا به حال عاشق شده است می‌داند که در عشق واقعی را صدمه‌ی ببیند. دلیلش این است که کسی خودش را کاملاً به دیگری می‌سپارد. فقط کسی که واقعاً خود را می‌بخشد و کاملاً خود را به دیگری تحویل می‌کند آسیب‌پذیر است. عیسی آن کسی است که کاملاً دوست دارد. به همین دلیل به طرز بی‌رحمانه و عمیقی صدمه دیده است. و او بابت این مسیر بر روی صلیب شناخته شده بود. بزرگترین عشق در وحشتناک‌ترین رنج‌ها و در خلوت‌ترین مکان را پیدا می‌شوند. به همین دلیل است که می‌دانیم عیسی تظاهر به عشق نمی‌کرد. ولی واقعاً دوست داشت با همه عواقب آن. به همین دلیل دقیقاً روی این صلیب است که زندگی و طلوع جدیدی وجود دارد. سرود آوازاها در مورد آن می‌سراید و می‌گوید: "درخت انجیر نخستین میوه‌های خود را آورده،

و موها شکوفه کرده، عطرافشان شده است!

" خدا عیسی را در مرگ رها نکرد، بلکه او را از مردگان برخیز کرده.

و میوه‌ها ما هستیم. ما هم می‌توانیم به زندگی جدید امیدوار باشیم! ما نیز می‌توانیم امیدوار باشیم و باور کنیم که نه تنها مرگ، ناامیدی را تجربه خواهیم کرد، بلکه زندگی جدیدی را تجربه خواهیم کرد. در هر یک از ما میوه‌های صلیب می‌توانند شکوفه کنند. در هر مصیبت، در هر عشق شکست خورده، در هر شقاوت، شکوفه‌های رستاخیز پیش می‌آیند

و به همین دلیل سومین نکته مهم می‌رساندیم. یعنی خداوند شما را شخصاً دوست دارد: یکی از زیباترین چیزهای عشق این است که معشوق می‌داند که کسی من را دوست دارد. «معشوق فقط مرا دوست دارد!» او مرا بر دیگران ترجیح می‌دهد! عشق خدا همینطور است. متوجه شدید که خدا تو را دوست دارد؟ منظور او توست! بله، خدا می‌خواهد در کنار تو باشد! فقط برای تو! بله، درست شنیدی: «خدا تو را دوست می‌دهد! خدا فکر میکند «تو زیبا هستی! و به همین دلیل است که من می‌خواهم با تو باشم.» قلبش برای تو می‌تپد! تو شخصاً به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید شدید! نه دیگری فقط تو! نجات که عیسی مسیح برای تمام جهان حاضر کرده است فقط برای تو در نظر گرفته شده است! و هنگامی که امروز از بدن و خون عیسی مسیح شریک می‌شوی، او فقط نزد تو می‌آید و به تو می‌گوید: «ای محبوب من، دوست من، بیا پیش من!» آمین.